

۱- تحول فعلهای

شبه معین

از زبان پهلوی تا کنون (۳)

۵- وابسته های مصدر در جمله - الف- اگر مصدر بعد از فعل باشد وابسته های مصدر (قید، مفعول، متمم قیدی، پردازه (Attribut) که در این موارد درحقیقت در حکم فعل دوم است در گذشته و حال گاهی پیش از دوفعل آمده است مانند: به خانه باید رفت، به مدرسه ممکن است رفت، پاک باید بود، همه زر از دست بیرون خواهد رفتن (دارابنامه بیغمی ج ۱ ص ۶۱)

قید ها در قدیم بیشتر پیش از دوفعل آمده است .

یاد آوری ۱- مصدر و مصدر کوتاه در این موارد عیناً مثل فعل کار می کند و قید و مفعول و متمم قیدی و وابسته های دیگر می گیرد.
یاد آوری ۲- در قدیم پیشوندهای فعل و اجزای ترکیبی یا شبه ترکیبی (۱) فعل

۱ - مراد از شبه ترکیب یا شبه فعل مرکب آن دسته از گروههای فعلی است که اجزاء آن به ترکیب نزدیک شده ولی کاملاً به صورت مرکب در نیامده اند و بحث در این باره از حوصله این مقاله خارج است و نگارنده در باره کلمه مرکب مقاله ای تهیه کرده است که به زودی چاپ خواهد شد.

دوم نیز اگر با توانستن، بایستن، آغازیدن، فرمودن، خواستن می آمده اند تابع این قاعده بوده و معمولاً پیش از دو فعل قرار می گرفته اند مانند: بر توان آمد (بیهقی ص ۱۰۳)، باز توان فرستاد (بیهقی ۶۱۱)، باز نتوانی داد (سمک عیار ج ۱ ص ۳۶)، در توان یافت (کليلة و دمنه تصحیح مینوی ص ۱۸۴) بیمار گرم آغاز گذتن (هدایة المتعلمین به نقل از لازار بند ۷۱۶)، و لکن مر خدای تعالی را محتجب شاید گفتن (شرح تعرف نسخه خطی بنیاد فرهنگ ایران ص ۲)، کشیده فرمود داشتن (راحة الصدور راوندی چاپ اقبال ص ۶)، این غلامان کار نخواهند کرد (بیهقی ص ۶۱۴).

در قدیم بندرت پیشوند بین دو فعل هم قرار می گرفته است مانند:
 و من از اینجا خواهم فرود آمد (دارا بنامه طرسوسی ص ۱۱۳).

در فارسی امروز حکم پیشوند و جزء ترکیبی فعل با خواستن عیناً مانند قدیم است مثلاً می گوئیم «کار خواهد کرد»، «باز خواهد گشت» و نمی گوئیم خواهد باز گشت اما در مورد «باید» پیشوند یا جزء ترکیب هم پیش از آن و هم بین دو فعل می آید مانند: باز باید گشت یا باید باز گشت. کار باید کرد و باید کار کرد اما در مورد «ممکن است» و «لازم است» و «بهبتر است» و «خوب است» بیشتر این وابسته ها بین دو فعل قرار می گیرند: ممکن است باز گشت، ممکن است برگشت.

ب - اگر مصدر بعد از فعل بیاید وابسته فعل دوم بین دو فعل هم قرار می گیرد و امروز این مورد استعمال بیشتر است: باید به خانه رفت، ممکن است به مدرسه آمد، می شود به آنجا سفر کرد. مثال از قدیم:

مارا باید به خدمت رفتن (سمک عیار ج ۲ ص ۲۶۴ چاپ اول)،
 بفرمود نوح را کشتی کردن (قصص الانبیا به نقل از لازار بند ۷۱۶)، عمر سپاه نگذاشت از حلوان رفتن (تاریخ طبری به نقل از همان کتاب)، و آغازیدند پنهان جمازگان راست کردن و ستوران قوی جنبیت کردن و از کالا و نقد اندیشه کردن (بیهقی ۶۲۰)، و همای را می بایست از امیر مردو پرسید که این کودک... (دارا بنامه طرسوسی ج ۱ ص ۴۵).

یادآوری ۱ - چون صیغه مستقبل که با خواهم و خواهی... ساخته می شود به صورت مرکب در آمده است امروز وابسته های مصدر نه در شعر

ونه در نشر هیچگاه بین دو فعل قرار نمی‌گیرند ، مثلاً نمیتوان گفت خواهم به آنجا رفت یا خواهم بازگشت درحالی‌که در قدیم که این صیغه کاملاً به صورت مرکب در نیامده چنین امری بخصوص در شعر امکان داشته است :

این حکایت که می‌کند سعدی پس بخواهند در جهان گفتن

(سعدی ۵۴۹)

نخواهم دست از دامن گسستن (سعدی ۵۴۸) ، که بیچاره خود خواهد از نوح مرد (سعدی) .

یادآوری ۲- گاهی یکی از اجزاء گروه فعلی یا فعل مرکب پیش از دو فعل و دیگری در وسط این دو قرار می‌گیرد مانند «سر برد آوردن» در این مثال :

«البته سر در این ملک خواهد بدر آوردن» (دارابنامه بینمی ص ۵۸ ج ۱)

ج- گاهی وابسته و جزء فعل مرکب یا گروه فعلی بعد از دو فعل

می‌آید و این امر تابع ساختمان جمله بطور کلی است (۱) یعنی در مواردی

که امکان دارد وابسته بعد از فعل بیاید چنین امری در موارد این فعل‌ها

نیز صادق است مثلاً امروز این کار در مورد متمم‌های مکان به آسانی عملی

است: «رفت خانه» یا «باید رفت خانه» . مثال از قدیم :

ترا با خود نتوانم بردن به مصاف جای (سمک عیار ص ۱۵۳ ج ۱) .

چگونه به دره غور توانم رفتن میان چندین هزار سوار (سمک ص ۱۷۲ ج ۲)

و گذر بر مقدان ساربانان تنگ باید کرد بالشکری و ایشان را بمالید

وسوی بلخ رفت (بیهقی ص ۴۳۹) . از وی باز باید پرسید احوال را (بیهقی

ص ۴۲۲) . دشوار توان گرفتن این شهر را (دارابنامه بینمی ص ۶۰۲) .

نام مردانگی به زبان نیارند رانندن از بیم من (دارابنامه طرسوسی

ص ۷۱) .

در شعر گاهی جزء مقدم گروه فعلی یا فعل مرکب بعد از دو فعل

می‌آید :

زدینارو از گوهر شاهوار کس آن را ندانست کردن شمار

(فردوسی به نقل از لغتنامه)

۱- درباره ساختمان جمله و موارد تقدیم و تأخیر اجزاء آن به زودی

مقاله ای از نگارنده به چاپ خواهد رسید .

۵ - وابسته مصدر اگر جمله باشد جای آن تسایع قواعد کلی جمله بندی در زبان فارسی است یعنی مثلاً اگر جمله شرطی باشد پیش از دو فعل و اگر جمله مفعولی یا بعضی از جمله های قیدی باشد بعد از آنها می آید مانند: اگر زود بیاید باید از اینجا رفت. باید دانست که این کار عملی خواهد شد، توان دانست که میوه بر چه جمله آید (بیهقی چاپ ادیب ص ۳۹۳)، جهد باید کرد تا به مرور سم (بیهقی ص ۶۱۹)، گفتند که سمک با کوهیار و چند تن دیگر خواهند آمدن که ترا ببرند (سمک عیار ج ۱ ص ۲۷۱).

۶- همی با این فعلها - لازار در صفحه ۲۹۶ بند ۳۹۱ کتاب خود نوشته است: «همی پیش از مصدر نمی آید مگر آنکه مصدر متمم فعلهای بایستن، خواستن، جستن و غیره باشد و در بسیاری از موارد تشخیص اینکه همی متعلق به مصدر است یا فعلهای نیمه معین مشکل است». و آنگاه این مثالها را می زند: به عبارت نتوانستند همی آورد و ندانستند که به چه لفظ همی عبارت کنند (شرح قصیده ابوالهیثم). ممکن نگشت همی ستادن آن حصار (زین الاخبار). بیشک همی در این موارد متعلق به مصدر نیست و به فعل نیمه معین حاکم بر مصدر تعلق دارد زیرا همی در زبان قدیم کلمه ای لفظی بوده است و تقریباً در تمام جاهای جمله قرار می گرفته است خواه پیش از فعل و بسا فاصله از آن و خواه بعد از آن. بنابراین عنوان «همی و اشکال اسمی فعل» که عنوان بند ۳۹۱ کتاب است درست بنظر نمی رسد.

میدانیم همی در حال حاضر منسوخ شده است و این بحث در بساره آن دسته از فعلهایی که امروز بکار می روند موردی ندارد.

۷ - گاهی مصدر به جای قید و مفعول و متمم قیدی و پردازده (attribut) مضاف الیه دارد: «ممکن نگشت همی ستادن آن حصار» (زین الاخبار).

گاهی در این موارد تسایع اضافات پیش می آید:

وزان پس بفرمود بیدار شاه نگه کردن شاه توران سپاه

(شاهنامه بروخیم ص ۱۳۷۶)

با فعل بایستن و شایستن این مضاف الیه ممکن است اسم یا ضمیری

باشد که پیش از دو فعل با «را» آمده و به اصطلاح اهل دستور فك اضافه (۱) صورت گرفته باشد مانند : « ترا فرمان دختر نمی باید بردن» (سمك عیار ج ۱ ص ۳۶) یعنی فرمان بردن تو از دختر لازم نیست . « مارا به گوشه دیگر باید رفتن» (همان کتاب ص ۲۲۷) یعنی رفتن ما به گوشه دیگر لازم است . اینگونه مضاف الیه هارا که در معنی فاعل فعل دوم (مصدر) اند متمم قیدی هم می توان شمرد یعنی از لحاظ دستوری آن را دو نوع میتوان توجیه کرد اما اینها از لحاظ معنی در هر صورت فاعلند.

در شعر به جای اسم یا ضمیر جدا ممکن است ضمیر پیوسته به فعل شبه معین یا به اجزاء دیگر جمله این کار را بکنند: « آنجا که بزرگ بایدت بوده (نظامی) یعنی آنجا که بزرگ بودن تو ، لازم است.

کسی که قیمت ایام وصل نشناسد بیایدش دوسه روزی مفارقت کردن

(سعدی ص ۵۵۰)

در شعر در این موارد گاهی ضمیر جدا و پیوسته هر دو با هم می آیند .

تا تو بیمار هوای نفس باشی مر ترا

بایدت بر خاک خواری خفت و بستر داشتن

(سنائی ص ۲۵۲)

این موارد استعمال امروز منسوخ شده و به جای این مضاف الیه‌ها یا متمم‌ها اسمها یا ضمایری بکار میرود که فاعلند و در این صورت مصدر کوتاه نیز استعمال نمی شود بلکه به جای آن مضارع التزامی می آید که در شخص و عدد با آن اسمها یا ضمیرها مطابقت می کند .

مثلا با جای « مرا همین دم باید رفت» (دارابنانه ج ۱ ص ۳۲۹) می

گویند «من همین دم باید بروم». گاهی نیز ضمیر پیوسته ای که به این فعلها می چسبید مفعول مصدر است مانند :

گر از دشت قحطان یل مارگیر شود مرغ بیایدش کشتن به تیر

(فردوسی)

یادآوری - در شعر ضمیر های پیوسته به فعلهای دیگر این دسته مانند خواستن ، توانستن ، دانستن و غیره هم می چسبد . در این صورت نقش ضمیر مثل مواردی است که به هر فعل دیگری بچسبد یعنی ضمیر می تواند متمم قیدی و مفعول فعل دوم یا مضاف الیه آن و یا مضاف الیه کلمات دیگر جمله شود:

آنچنان وهم در تو حیران است که نمی داندت نشان گفتن
(سعدی ۵۴۹)

که «ت» مضاف الیه «نشان» است یعنی «نشان ترا» .
اگر پیمان چنین خواهدت بودن چه باید اینهمه زاری نمودن

(ویس و رامین ص ۵۸)

که «ت» در اینجا نیز مضاف الیه پیمان است یعنی «پیمان تو» .
این ضمیر گاهی به جزء غیر فعلی گروه فعلی می پیوندد :

گرم دشمن شوی و در دوست گیری نخواهم دستت از دامن گسستن

(سعدی ۵۴۹)

در شعر گاهی ضمیری که به باید می چسبد تا کید برای اسم دیگری است و حتی در جمله فقط به معنی «راه است» . «راه» برای اسمی که آن را تا کید می کند .

کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز دوست

عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش (حافظ)

یعنی عاشق مسکین ، او را چرا چندین تجمل باید، عاشق مسکین را

چرا چندین تجمل باید .

۸- گاهی مصدر «ن» نفی می گیرد مانند: باید این کار را نکرد .

نبایستی تو گفتارش شنیدن چو بشنیدی به پیشم ناوردیدن

«ویس و رامین ص ۱۳۰»

پیغام فرستاد که ایلمی می باید کرد و به سخن پراکنده فرسایفته نشد

(تاریخ جهانگشا ج ۱ ص ۱۳۶ تصحیح قزوینی) ، فریب تو درگوشه نشنید خواهم

(ویس و رامین ص ۳۷۹) . امروز با «خواستن» این مورد استعمال به چشم

نمی خورد .

۹- در قدیم گاهی نیز مصدر با «به» تأکید فعل می آید: «و تجملی که بود می بایست گذاشت و برفت» (بیهقی صفحه ۶۳۳) و این که در این موارد مصدر «به» و «نه» که از شناسه های فعلند می گیرد دلیل بر آن است که جنبه فعلی دارد نه اسمی.

ضمناً می دانیم که این مورد استعمال امروز منسوخ شده است.

۱۰- در قدیم گاهی نیز فعل شبه معین «به» تأکید می گرفته است مانند: ناچار بیاید رفتن (سک عیار ج ۶ ص ۲۵۳). و بی مراد بخواهیم مردن (دارا بنامه بیغمی ص ۱۷۳ ج ۱).

این مورد استعمال هم امروز جز در مورد «بتوان» منسوخ شده است. «به» در اینجا هم نشانه مضارع التزامی است نه تأکید.

۱۱- در قدیم گاهی «به» هم بر سر فعل و هم بر سر مصدر درمی آمده است. ایرانیان بی اختیار، دختر را بخواهند بستن (دارا بنامه بیغمی ص ۴۴۴ ج ۱).
۱۲- در قدیم گاهی مصدر با «به» به مصدر بی به عطف می شده است: «نبایستی نمودن روی و دیگر یار بنهفتن» (سعدی ص ۵۴۸).

۱۳- در قدیم گاهی مصدر تام به مصدر کوتاه عطف می شده است: «باتیغ و کفن به زنهار باید رفت و در کرم و رحمت او کوفتن» (ترجمه تاریخ یمنی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۹۹ به نقل از تعلیقات دکتر جعفر شعار بر کتاب یاد شده).

۱۴- در جمله های معطوفی که فعل نیمه معین آنها مشترك است گاهی حذف روی نمی دهد:

رقم تجاوز بر این هفوات و ثمرات فرماید کشید و ذیل عفو و مغفرت بر این زلات فرماید پوشید (همان کتاب ص ۱۱).

و گاهی نیز فعل نیمه معین به قرینه حذف می شود:

«ایلی می باید کرد و به سخن پراکنده فریفته نشد» (جهانگشا ص

۱۳۶ ج ۱). یعنی «می باید فریفته نشد» «مرا گمان افتاد که مگر اینجا نبات

خواهد کرد و لشکر را ضبط کرد» (بیهقی ص ۶۲۵). یعنی ضبط خواهد کرد.

امروز در مورد «خواستن» صورت اخیر رایج نیست یعنی نمی توان گفت به او خواهم گفت و از او شنید بلکه باید گفت از او خواهم شنید. اما در مورد «میتوان» و «باید» و «میشود» و «ممکن است» حذف به قرینه امکان دارد: «میتوان به آنجا رفت و او را دید»، «باید رفت و او را دید»، «میشود آمد و مذاکره کرد»، «ممکن است رفت و چند روز بعد برگشت».

۱۵- در قدیم گاهی جزء غیر فعلی گروه فعلی یا فعل مرکب به قرینه حذف می شده است: «صبر اگر هست و گر نیست بیاید کردن» (سعدی، ۵۵).

۱۶- گاهی نیز جزء فعلی حذف می شده و جزء غیر فعلی باقی می مانده است و این در صورتی است که جزء فعلی از افعال عامی مانند بودن و کردن باشد. به صفحه ۶ بند ۹ نگاه کنید.

۱۷- گاهی فاعل باید و شاید و صیغه های دیگر آنها مصدر نیست و ظاهراً از لحاظ دستوری فاعل دیگری هم وجود ندارد و این در مواردی است که پیوندهای قیدی چنانکه، آنطور که در امروز و یا چون و چنانچه و مانند آنها به همان معانی در قدیم بیایند: «چنانکه باید و شاید رفتار نمی کند». «آنطور که باید جدی نیست». «و امیران ختلان و چغانیان را چون باید از ایشان یاری خواهند» (حدود العالم به نقل از لغتنامه). «به بربط چو بایست بر ساخت رود» (فردوسی)

جهاندار پیروز بنواختشان چنانچه بایست بنواختشان

(فردوسی)

در این مورد فاعل باید و شاید «آن» یا «آن چیز» محذوف است (یعنی چنانکه آن چیز باید). و یا باید گفت «آنطور که» و «چنانکه» و مانند آنها در عین حال نقش فاعل را هم بازی می کنند.

۱۸- بسیاری از این فعلها گاهی نه با مصدر می آیند و نه با فعل جانشین

مصدر در این صورت دیگر فعل شبه معین نیستند مانند: «هر چه می توانی کوشش کن»، «تا توانی دلی به دست آور»، «هر چه می خواهد دل تنگت بگو».

چندانکه توانستی رحمت بنمودی چندانکه توانستی ملکوت بزوددی

(منوچهری)

دملک گفت هر آینه ما را خردمندی کافی باید» (گلستان به نقل از لغتنامه) «توفرزند پیغمبر را نشایستی مرانیز نشائی» (مجمعل التواریخ والقصص به نقل از لغتنامه).

اصولا این فعلها هنگامی شبه معین به شمار می روند که با مصدر یا مصدر کوتاه بیایند.

۱۹- امروز با این فعلها گاهی به جای مصدر مضارع یا ماضی التزامی بکار می رود مانند باید بروم یا میتوانم بروم. آیا میشود بروم؟ حالا باید رفته باشد، ممکن است تا حالا رفته باشد. و با بایست و بایستی و می بایستی گاهی هم ماضی استمراری یا فعلهایی که ارزش وجه التزامی دارند استعمال می شود مانند «بایستی می رفت» ولی در این موارد ماضی مطلق و نقلی و بعید نمی توان بکار برد. در هر حال فعل بعد از اینها به وجه التزامی است اگر چه دارای ساختمان وجه اخباری باشد.

در قدیم در این موارد ساختمانهای بیشتری از افعال بکار میسر شده است به این معنی که هم شکلهای امروزی وجود داشته است و هم اشکال دیگر: مثال برای مضارع التزامی به شکل امروز: «خواست که عقل از وی برود» (دارا بنامه طرسوسی ص ۱۱۱).

مثال برای مضارع التزامی خاص قدیم با «می»: «چنانکه خواهد میراند و میگرداند» (بیهقی ص ۱۰۳) یعنی براند و بگرداند.

مثال برای ماضی استمراری به صورت امروز: «روی به داراب کردو گفت بایستی که ملکه ترا میخواند» (دارا بنامه طرسوسی ج ۳ ص ۳۰).

مثال برای ماضی استمراری به شکل قدیم که از ماضی مطلق و پسوند «ی» به وجود می آید خواه با «به» و خواه بدون آن: «خواستی که زهره یهودا بچکیدی» (یوسف وزلیخا از تفسیر تربت جام چاپ دکتر خانلری ص ۵۶ طبع سوم). «مارا بایستی که صدهزار سوار با خود آوردی» (دارا بنامه بیغمی ص

۱۷۱۵ ج ۱) «خواستم که به خدمت آمدمی» (سمک عیار ج ۳ ص ۱۸). یعنی می‌چکید و می‌آورد و بیایم .

اما گاهی برخلاف معمول امروز در این موارد ماضی مطلق هم می‌آمده است : «دوشبانه روز بایست تا بدان روی بیرون رفت» (دارا بنامه طرسوسی ص ۱۷۷) یعنی بیرون رود یا بیرون می‌رفت .

۲۰- در قدیم بایستن و توانستن و خواستن در این موارد با اشکال متنوعتر (مثلاً با «دی» و «می» و بدون آنها) و صیغه‌های متعددتری بکار می‌رفته اند در حالی که امروز استعمال صیغه‌های این افعال با مصدر محدود شده است. از خواستن فقط خواهم، خواهی، خواهد... واز توانستن تنها می‌توان، نمی‌توان، توان و نتوان و از بایستن باید، بایستی، می‌بایستی، می‌بایست، می‌باید استعمال می‌شود ولی در قدیم صیغه‌های دیگری از اینگونه فعلها هم بکار می‌رفته است مانند «تواند دیدن» (شرح تعرف ص ۲) . نتوانست گفتن (سمک عیار ج ۲ ص ۲۶۲) ، نمی‌توانستند خوانند (سمک عیار ج ۳ ص ۲۰)، چگونه نتوانستند رفتن (همان کتاب ج ۳ ص ۲۶) ، و تاخیر نمی‌توانم کردن (همان کتاب ج ۱ ص ۲۱۰) ، نتوانستندی در پهلو ی یکدیگر رفتن (همان کتاب ج ۳ ص ۲۲۱) ، نمی‌توانم آمدن (دارا بنامه بیغمی ج ۱ ص ۱۱۳) ، نتوانی داد (سمک عیار ج ۱ ص ۳۶) ، نتوانم گرفت (همان کتاب ص ۳۲۲ ج ۱) ، توان کرد (ص ۳۶۸ دارا بنامه بیغمی ج ۱) ، بخوایم مردن (دارا بنامه بیغمی ص ۱۷۳ ج ۱) ، به آتش حسراتم فکند خواهندی (شهید بلخی) بدانکه کجا خواست بگذاشت آب (شاهنامه ج ۳ ص ۷۰۲) ، نخواستم گفت (دارا بنامه طرسوسی ج ۱ ص ۱۹۶) ، خواست آموخت (جهانگشا ج ۳ ص ۱۵) ، نباید رفتن (سمک عیار ج (ص ۱۵۳) ، بیایست رفت (بیغمی ص ۵۴۳) . بدین قیاس بایدی که گویمی (هدایة المعلمین به نقل از لازارص ۳۳۵) . برای دیدن مثالهای بیشتر به آن کتاب و در همان صفحه بند ۴۶۵ و نیز به صفحه ۳۳۲ بند ۴۵۸ نگاه کنید .

خسرو فرشیدورد شهر یور ۱۳۵۰